سید قطب

تفسیر سوره انسان

پروانه غفاری

تفسیر سورهٔ انسان

از

فی ظلال القرآن

بقلم

سید قطب

ترجمه و نگارش: پروانه غفاری

* نام کتاب: تفسیر سوره‌ٔ انسان از " فی ظلال القرآن"
* موءلف: سید قطب
* مترجم: پروانه غفاری
* ناشر: مرکز نشر انقلاب
* تاریخ انتشار: مهرماه ۱۳۶۰
* تیراژ: ۱۰۰۰۰
* حروفچینی: تهران آی. بی. ام.

سُورَةُ الإِنسَان

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا ﴿١﴾ إِنَّا خَلَقْنَا
الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٢﴾ إِنَّا هَدَيْنَاهُ
السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿٣﴾ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا
وَسَعِيرًا ﴿٤﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴿٥﴾

عَيْنًا يَّشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللّٰهِ يُفَجِّرُوْنَهَا تَفْجِيْرًا ﴿٦﴾ يُوْفُوْنَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُوْنَ
يَوْمًا كَانَ شَرُّهٗ مُسْتَطِيْرًا ﴿٧﴾ وَيُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهٖ مِسْكِيْنًا وَّيَتِيْمًا وَّاَسِيْرًا
﴿٨﴾ اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لَا نُرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَآءً وَّلَا شُكُوْرًا ﴿٩﴾ اِنَّا نَخَافُ مِنْ
رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوْسًا قَمْطَرِيْرًا ﴿١٠﴾ فَوَقٰىهُمُ اللّٰهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقّٰىهُمْ
نَضْرَةً وَّسُرُوْرًا ﴿١١﴾ وَجَزٰىهُمْ بِمَا صَبَرُوْا جَنَّةً وَّحَرِيْرًا ﴿١٢﴾ مُّتَّكِـِٕيْنَ
فِيْهَا عَلَى الْاَرَآئِكِ لَا يَرَوْنَ فِيْهَا شَمْسًا وَّلَا زَمْهَرِيْرًا ﴿١٣﴾ وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ
ظِلٰلُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوْفُهَا تَذْلِيْلًا ﴿١٤﴾ وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِاٰنِيَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ
وَّاَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيْرَا۠ ﴿١٥﴾ قَوَارِيْرَا۠ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوْهَا تَقْدِيْرًا ﴿١٦﴾
وَيُسْقَوْنَ فِيْهَا كَاْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيْلًا ﴿١٧﴾ عَيْنًا فِيْهَا تُسَمّٰى سَلْسَبِيْلًا
﴿١٨﴾ وَيَطُوْفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُوْنَ اِذَا رَاَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُوْرًا
﴿١٩﴾ وَاِذَا رَاَيْتَ ثَمَّ رَاَيْتَ نَعِيْمًا وَّمُلْكًا كَبِيْرًا ﴿٢٠﴾ عٰلِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ
خُضْرٌ وَّاِسْتَبْرَقٌ وَّحُلُّوْا اَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَّسَقٰىهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوْرًا
﴿٢١﴾ اِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَّكَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُوْرًا ﴿٢٢﴾ اِنَّا نَحْنُ
نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ تَنْزِيْلًا ﴿٢٣﴾ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ
مِنْهُمْ اٰثِمًا اَوْ كَفُوْرًا ﴿٢٤﴾ وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا ﴿٢٥﴾

وَمِنَ ٱلَّيْلِ فَٱسْجُدْ لَهُۥ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٢٦﴾ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ يُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ
وَرَآءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٢٧﴾ نَّحْنُ خَلَقْنَٰهُمْ وَشَدَدْنَآ أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا
بَدَّلْنَآ أَمْثَٰلَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿٢٨﴾ إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلًا
﴿٢٩﴾ وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٠﴾
يُدْخِلُ مَن يَشَآءُ فِى رَحْمَتِهِۦ وَٱلظَّٰلِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣١﴾

سوره مکی است یا مدنی؟

در بعضی روایات آمده است که این سوره مدنی است. ولی یقیناً" در مکه نازل شده‌است و مکی بودنش کاملاً" آشکار است، و موضوع و محتوای مطالب و اسلوب بیان سوره و تمامی مشخصات سوره نشانگر مکی بودنش است. بنابراین، روایات دیگری را که می‌گویند این سوره مکی است درست‌تر می‌دانیم. در میان سوره‌های مکی هم با توجه به‌سیاق آیات سوره به وضوح پی می‌بریم به اینکه این سوره از نخستین سوره‌هایی است که در مکه نازل شده است. این راز را از زبان آیه به آیهٔ این سوره می‌توان شنید: نمایش باشکوه نعمتهای محسوس و فراوان و رنگارنگ بهشت، نمایش چهره‌های گوناگون عذاب دردناک جهنم، سفارش پیامبر اکرم به صبر در مقام اجرای فرمان پروردگار و دنباله‌رو گناهکاران و ناسپاسان نشدن ... این مفاهیم نشان می‌دهند که زمینهٔ نزول این آیات، زمانی است که از یکطرف پیغمبر و مسلمانان

شدیدا" مبتلا به آزار و شکنجهٔ شدید کفارند، و از طرف دیگر خداوند به پیغمبر اکرم دلداری می‌دهد و سخن از لزوم مهلت دادن به مشرکان بمیان می‌آید و به پیامبر اسلام تاکید می‌شود که برآیین حق ثابت قدم بماند و بهیچوجه تحت تاثیر سخنان فریبندهٔ کافران و مشرکان قرار نگیرد. نزدیک **به همین مفاهیم در سوره‌های قلم و مزمل و مدثر آمده است که بنابر مشهور، همه مکی هستند.** کوتاه سخن اینکه احتمال مدنی بودن سوره بسیار ضعیف است. و شاید بکلی بی‌اعتبار باشد.

سوره در یک نگاه :

این سوره در مجموع، ندایی ملایم و روحبخش و دعوتی صمیمانه است به فرمانبرداری خداوند، پناهنده‌شدن به او، جستجوی خشنودی او، یادآوری نعمتهای او، احساس فضل و کرامت او، دوری جستن از عذاب او، هشیار بودن برای آزمایشهای او، و درک راز و رمز آفرینش و بخشش و آزمایش و مهلت دادن خداوند، فرا می‌خواند.

نخستین آیات سوره قلب انسان را در میان دو انگشت نیرومند خویش می‌فشرد و با او به گفتگو می‌نشیند: راستی، پیش از اینکه اینجا باشی کجا بودی؟ چه کسی تو را بوجود آورد؟ و چه کسی تو را در میدان آفرینش نامدار گردانید.

آیا روزگاری براین انسان گذشته است که‌چیز قابل ذکری نباشد؟ ای انسان، تو در آن روزگاران نه عنوانی داشتی و نه نامی:

هَلْ أَتَى عَلَى الإِنْسَانِ حِيْنٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً ١

یک تماس دیگر ... این بار قرآن با قلب انسان مستقیما" سخن می‌گوید و اسرار حکمت خداوندی در آفرینش انسان و کلید رمز نیروها و شعورهایی که در وجود انسان اندوخته است را یکایک در قلب انسان جای می‌دهد.

إِنّا خَلَقْنَا الإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً

ما انسان را از نطفه درهم آمیخته‌ای بیافریدیم که می‌آزماییمش تا او را شنوا و بینا گردانیدیم.

در مرحلهٔ سوم، سخن از راهنمایی انسان است و دعوت انسان به مسیر هدایت. و بعد، رها کردنش تا خودش در انتخاب راهش مختار باشد.

إِنّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمّا شَاكِراً وَإِمّا كَفُوراً [3]

ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه سپاسگزاری کندو خواه ناسپاسی. ما انسان را الزام نمی‌کنیم به اینکه حتما" این یا آن مسیر را طی کند.

بعد از آنکه آیات نخستین سوره سه بار و هر بار از یک نقطه نظر با آن ندای الهام بخش با قلب انسان تماس گرفتند، و ذهن انسان را به هیجان آوردند، و به تفکری ژرف وا داشتندانسان را وا می‌دارد به اینکه نگاهی به‌پشت سرش و نگاهی به چشم انداز زندگی آینده‌اش بیندازد، گامی به عقب بگذارد و گامی به جلو، و در همین‌اثنا، به تکاپو بیفتد و تحقیق، تا راه خویش را برگزیند.... بعد، انسانی را که برسر دو راهی قرار داده است ندا می‌دهد و او را به فکر می‌اندازد که مبادا به راهی برود که او را به جهنم و آتش سوزان بکشاند!

حال، او را به راهی که به بهشت منتهی می‌شود به اشکال مختلف ترغیب و تشویق می‌کند وبه آسایش و کامیابی ونعمتهای بهشتی و تجلیل و تکریم‌وپذیرایی پرطول و تفصیلی که از "ابرار" بعمل می‌آید، صلا می‌زند:

إِنّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالاً وَسَعِيراً [4] إِنَّ الأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً [5] عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً [6]

بعد، پیش‌ازآنکه جلوه‌های گوناگون این کامیابی‌ها را به نمایش بگذارد،

ابتدا مشخصات " ابرار" را با عباراتی آکنده از ملایمت و ظرافت و زیبایی
و لطافت که با آن نعمتهای گوارا و بی‌حدو حساب کاملا" هماهنگی داشته
باشد ترسیم می‌کند: يُوفُونَ بِالنَّذْرِ

وَيَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً ۷ وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ
مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً ۸ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ
جَزَاءً وَلَا شُكُوراً ۹ إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْماً عَبُوساً
قَمْطَرِيراً ۱۰

و بعد، به بیان پاداش این انسانها می‌پردازد که برای انجام تکالیف و وظایف کمر همت بسته‌اندو از آن روزِ ترشرویِ هولناک (قیامت) می‌ترسند و می‌هراسند. نیکانی که با وجود آنکه نیاز به غذا دارند، آنرا به دیگران می‌دهند وفقط و فقطاین کار را بخاطر خداوند انجام می‌دهند. از هیچکس توقع سپاسگزاری ندارند، و این عمل خویش را ذخیره می‌کنند تا برایشان سپری گردد و از شر آن روز "عبوس قمطریر" در امانشان بدارد.

این انسانهای وظیفه شناس و نگران اهوال و مصائب قیامت، که ایثار می‌کنند و با آنکه گرسنه‌اند به بینوایان غذا می‌دهند، پاداششان باید چه باشد؟ آرامش و آسایش، نعمتهای دل انگیز و گوارا و فراگیر:

فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً
وَسُرُوراً ۱۱ وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيراً ۱۲ مُتَّكِئِينَ
فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلَا زَمْهَرِيراً ۱۳ وَدَانِيَةً
عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً ۱۴ وَيُطَافُ عَلَيْهِم بِآنِيَةٍ

مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا ۱۵ قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا
تَقْدِيراً ۱۶ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْساً كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلاً ۱۷ عَيْناً
فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلاً ۱۸ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا
رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً ۱۹ وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً
وَمُلْكاً كَبِيراً ۲۰ عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا
أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً ۲۱ إِنَّ هَذَا كَانَ
لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَشْكُوراً ۲۲

و بعد از آنکه نمایش زندگی پر نعمت و آرامبخش و مطمئن و گوارا را به پایان می‌برد، **پیامبر اکرم** را مورد خطاب قرار می‌دهد تا او را در تبلیغ رسالت ثابت قدم گرداند و بر مقاومت او در برابر مخالفت و کفر و تکذیب بیفزاید، تا درانتظار فرا رسیدن **فرمان پروردگارش** شکیبایی و صبر پیش گیرد و به پروردگارش بپیوندد، و از او کمک بطلبد، هر چند که راه، طولانی و دشوار باشد:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً ۲۳ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ
رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً ۲۴ وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ
بُكْرَةً وَأَصِيلاً ۲۵ وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً ۲۶

پس از آن مخالفان را هشدار می‌دهد نسبت به روز دشوار و سهمگینی‌که بهیچوجه در اندیشهٔ آن نیستند، و فقط **نیکان (ابرار)** از آن واهمه دارند.

و اشاره می‌کند به این حقیقت که این مخالفان برای خداوندی که آنان را آفریده است و همهٔ نیروهایی را که دارند به آنان بخشیده است، چیزی بحساب نمی‌آیند. خداوند آنان را مدت زمانی مهلت می‌دهد تا آزمونشان بطور کامل انجام پذیرد. و در پایان سوره، نتیجهٔ آزمایش را بازگو می‌کند:

إِنَّ هٰؤُلَآءِ يُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَآءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً ۲۷ نَحْنُ
خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلاً ۲۸
إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً ۲۹ وَمَا تَشَآؤُنَ
إِلَّا أَنْ يَشَآءَ ٱللهُ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً ۳۰ يُدْخِلُ مَنْ يَشَآءُ
فِي رَحْمَتِهِ وَٱلظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ۳۱

مکتب هدایتی سورهٔ انسان:

سورهٔ "انسان" با توجه دادن به پیدایش و آفرینش انسان و اینکه خداوند زندگی انسان را براساس آزمایش استوار ساخته است، آغاز می‌شود، و پایانبخش سوره، اعلام نتیجهٔ این آزمایش است با همان نظم و ترتیبی که از همان ابتدا مشیت خداوند برآن قرار گرفته است. بعبارت دیگر، سوره با یادآوری آغاز وانجام زندگی انسان، انسان را از آن فرماندهی و سازماندهی که در ماورای زندگی انسان وجود دارد آگاه می‌سازد. انضباط و نظارت دقیقی که بهیچوجه روا نمی‌دارد که انسان در این جهان، سر به هوا و مست و خواب آلود بسر برد. انسان را آفریده‌اند تا او را بیازمایند و نعمت ادراک به او بخشیده‌اند تا بتواند از این آزمایش روسفید بدر آید. و ... در

فاصلهٔ میان این سرآغاز و خاتمه، **طولانی ترین گزارش قرآنی** از کامیابی بهشتیان و نعمتهای بیکران بهشت، آمده است. و بعبارت دقیقتر، با توجه به **سورهٔ واقعه،** یکی از طولانی‌ترین گزارشهای قرآنی از نعمتهای بهشتی در فاصلهٔ بیان چگونگی آغاز و انجام زندگی انسان در این سوره آمده است. نعمتهای محسوس و ملموسی که همراه با تجلیل و تکریمو پذیرایی و احترام در اختیار اهل بهشت قرار می‌گیرد. و همین بیان تفصیلی نعمتها و تاکید بر محسوس بودن این نعمتها به ما می‌فهماند که **این سوره در مکه نازل شده است** که مردم هنوز از دوران جاهلیت چندان فاصله نگرفته بودند، و تعلق شدیدی به‌کامیابی های حسی و مادی داشتند، و این رنگارنگی نعمتهای بهشتی استکه‌مات‌ومبهوتشان می‌سازد، و حس کنجکاوی‌آنان‌را برمی‌انگیزد، و اشتهایشان سر برمی‌کشد، و روحشان بسوی آن متمایل می‌شود، و می‌تواند پاداشی برای آنان باشد و عمیقترین تمایلاتشان را ارضاء سازد و خداوند داناتر است براینکه چه چیز بدرد آفریدگانش می‌خورد و چه چیز درخور قلب و ذهن انسان‌است و داناتراست و بهتر می‌داند که چه چیز با آفرینش و درک انسان دمساز است، با آنکه، بی شک، بالاتر و والاتر و لطیفتر از این نعمتها نیز وجود دارد. چنانکه در **سورهٔ قیامت** آمده است: **وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ. اِلىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ.** آری، خداوند داناتر است به آنچه در هر حال مصلحت بندگان او است.

تحقیق در مفاهیم سوره :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا ﴿١﴾

" هَلْ أَتَىٰ؟! " استفهام تقریری است... منظور از آوردن این سوءال در آغاز سوره این نیست که خداوند می‌خواهد سوءال کند، بلکه می‌خواهد مطلب را با تاکیدفراوان بگوید. بنابراین، مفهوم اصلی آیه، تاکید بر این مطلب است که چنین مرحله‌ای برای انسان وجود داشته است. اما به چه جهت بصورت استفهام بیان شده است؟ گویا می‌خواسته است انسان را وادار کند که از خویشتن سوءال کند: آیا نمی‌داند که روزگارانی بر او گذشته است که چیز قابل ذکری نبوده است؟ بعد، از خود بپرسد که: چرا در این حقیقت باریک نمی‌شود و دربارهٔ آن به تفکر نمی‌نشیند؟ و بعد، آیا این در خویشتن فرو رفتن در ذهن او این جرقه را نمی‌زند که کدام دست قدرتی

بوده است که او را به صحنهٔ زندگی رانده است و چراغهای صحنه را روی او تنظیم کرده است و پس از آنکه مدتها چیز قابل ذکری نبوده است او را نامدار ساخته است؟.

هاتفان غیبی بیشماری در پس پردهٔ این استفهام رخ نهان داشته اند که یکایک سر در گوش دل انسان می‌نهند **و رازهای خلقت انسان و جهان را** زمزمه می‌کنند و ذهن انسان را بر می‌انگیزند تا دربارهٔ خویش از جهات مختلف به **تفکر پردازد:**

بیندیشد که: پیش از آنکه آفریده شود و برای نخستین بار پای به این جهان بگذارد چه بوده و کجا بوده است؟ آن زمان که این جهان آفرینش وجود داشته است اما از وجود " انسان" تهی بوده است؟ ... راستی چنین دورانی وجود داشته است؟... این انسان تا چه اندازه مغرور بخویشتن است و ارزش و امتیازات خویش؟! تا آنجا که فراموش می‌کند که این جهان آفرینش پیش از پیدایش انسان دورانها و روزگاران دراز وجود داشته است، و شاید جهان آفرینش هرگز انتظار مهمانی را بنام " انسان" نمی‌کشید؟! ... تا آنکه آفرینش انسان از ارادهٔ خداوند سر زد و انسان، پای به صحنهٔ زندگی گذاشت؟!

بیندیشد دربارهٔ آن لحظه‌ای که در آن لحظه شکوفهٔ وجود انسان بر سر درخت آفرینش آشکار گردید و انگشت نمای مخلوقات زمین و آسمان شد. به تصوراتی دست یابد از آن لحظه‌ای که جز خداوند از آن با خبر نیست. آن لحظهٔ حساسی که این مهمان تازه وارد برسر سفرهٔ گستردهٔ جهان نشست. لحظه‌ای که خداوند از پیش، برای خلقت انسان آن لحظه را در نظر گرفته بود. آن لحظهٔ نقش آفرینی که تمام مشخصات آن از آغاز خلقت تعیین شده بود.

بیندیشد دربارهٔ دست قدرتی که این موجود جدید را بطرف صحنهٔ وجود سوق داده و انسان را برای ایفای نقش خویش آماده کرده و میدان فعالیت انسان را با محور هستی پیوند داده ، و شرایط و اوضاعی را

برای انسان مهیا کرده که بقایش را تضمین کند وایفای نقش او را در دوران زندگی دنیا ممکن و آسان سازد، وبعد از آن قدم بقدم همراه او است. و همچنانکه سررشته دار جمیع کائنات است، سر نخ زندگی انسان را نیز که با تار و پود این آفرینش عظیم پیوند دارد، در دست دارد.

آری، این **پرسش اسرار آمیز و هیجان انگیز** که در آغاز سوره آمده است، اقیانوس اندیشهٔ انسان را به تلاطم می‌اندازد و انسان رابه تفکراتی ژرف وا می‌دارد، و ذهن انسان را یاری می‌دهد تا اراده و هدفداری و اندازه‌گیری (تقدیر) را در آغاز و انجام و طی مسیر حرکت خویش آشکارا دریابد. اما چگونگی بقا و امتداد زندگی انسان پس از آن مرحلهٔ آغازین داستان دیگری دارد:

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۲)

" **امشاج** " یعنی : آمیخته، که ممکنست منظور اشاره به تکوین نطفه از اسپرماتوزوئید مرد و اوول زن بعد از عمل لقاح باشد. و نیز، ممکنست منظور از "آمیخته" بودن نطفه اشاره به عناصر انتقال دهندهٔ صفات موروثی باشد که در نطفه وجود دارند و بزبان علمی " ژن " نامیده می‌شوند.

" ژن " ها اولا" حامل صفات ممیزه و مشخصهٔ نوع انسانی و درثانی حامل خصوصیات و ویژگیهای خانوادگی هستندو از همه مهمتر، سیر نطفهٔ انسانی را بسوی تکوین و رشد جنین انسانی و تبدیل نشدن آن به جنین جانور نوع دیگری تضمین می‌کنند.

آری، بعید نیست، منظوراز "**امشاج**" بودن نطفهٔ انسان، مختلط بودن نطفهٔ انسان با خصوصیات ارثی مختلف باشد.

دست قدرت که به این ترتیب، انسان را از نطفه‌ای امشاج خلق کرده است، انسان را عبث و بیهوده نیافریده است و سرگرمی و بازیچه نمی‌خواسته است. انسان را آفریده‌است تا در کورهٔ زندگی بگدازد و در مراحل مختلف زندگی "آزموده" شود. **این "آزمایش" چیست؟ نتیجهٔ این آزمایش چیست ؟**

مقصود از خلقت انسان ظهور و نمودش در صحنهٔ وجود است، تا آثاری که باید از انسان در جهان هستی برجای بماند از خود برجای گذارد، و فرآورده‌هایی که از وجود او باید به وجود آید تحقق یابد، و در پایان، براساس همین آزمایش به او کیفر و پاداش داده شود.

خداوند بهمین جهت، به انسان قوای مدرکه و شنوایی و بینایی داده است یعنی او را با ابزارهای ادراک مجهز ساخته است تا توانایی دریافت مطلب و پاسخگویی در او باشد و بدین وسیله هر چیزی را درک کند و ارزش آن را بشناسد و دربارهٔ آن داوری کند و طبق تشخیص قوای مدرکهٔ خویش راهش را برگزیند، و هرطورکه می‌خواهد آزمایش زندگانی خود را بگذراند.

بنابراین، ارادهٔ خداوند مبنی براینکه زندگی و بقای نوع انسان با این وسیلهٔ تولید مثل که خداوند مقدر فرموده است امتداد یابد و تکرار شود یعنی طریقهٔ تکثیر نسل انسان " **نطفهٔ امشاج**" باشد، مشتمل بر حکمت و قصد و هدفی‌است و آفرینش انسان یک امر ناگهانی و تصادفی نبوده است و بدنبال آن آزمایش انسان مطرح است و انتخاب و اختیار او، و بهمین لحاظ، استعداد دریافت و پذیرش و معرفت و ریاضت و بدنبال آن، انتخاب و اختیار را به انسان عطا فرموده است، و در آفرینش و تجهیز و آزمایش انسان در سراسرزندگانی او همه چیز بحساب است " **وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ**" (سورهٔ رعد، آیهٔ ۸).

خداوند، به انسان قدرت انتخاب راه را داده است و راهی را که به سر منزل مقصود منتهی می‌شود به او نشان داده است و آنگاه، او را رها کرده است تا اگر بخواهد همان راه راست را برگزیند یا در راههای دیگری که انسان را به خدا نمی‌رساند دربدر شود:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ۝٣

خداوند هدایت یافتن را " **شکر** " نامیده است. برای اینکه " شکر " نزدیکترین خاطره‌ای‌است که در ذهن انسان هدایت شده، وارد می‌شود. بعد

از آنکه پی می‌برد به اینکه روزگاری بوده است که چیز قابل ذکری نبوده است و این خواست پروردگارش بود که اورا چیز قابل ذکری ساخت و به او شنوایی و بینایی ارزانی داشت، و در وجود او قدرت معرفت و شناخت اندوخت و به راه راست هدایتش فرمود و سپس او را رها کرد تا اگر بخواهد آن راه را انتخاب کند.

" **شکر**" اولین خاطره‌ای است که در این رابطه به قلب مؤمن خطور می‌کند. حال، اگر او سپاسگزار (**شاکر**) نباشد، کفران این نعمت بزرگ کرده و "**کفور**" است، وآمدن " **کفور**" بصورت صفت مشبهه دلالت دارد بر اینکه اگر انسان نسبت به این نعمت " شاکر" نباشد بشدت در کفران و ناسپاسی فرو خواهد رفت.

با این سه رشته تفکر، انسان جدی بودن و دقیق بودن موضوع را درمی‌یابد و درک می‌کند که **مخلوقی است با هدف**. پی می‌برد به اینکه او را به محور وجود بسته‌اند. در می‌یابد که قدرت بر " شناخت" دارد، پس باید پاسخگو باشد. او را به اینجا آورده‌اند تا آزمایشش کنند و آزمون خود را در این دنیا بگذراند. بنابراین، انسان برروی زمین مرحلهٔ آزمایش جدی خود را طی می‌کند. **نه بازیچه است و نه بیهوده و نه پوچ.**

انسان از تدبر در مفاهیم این سه آیه کوتاه، با این گنجینهٔ عظیم معارف بیرون می‌آید. و در عین حال، با باری سنگین بردوش، با جدیت و وقاری زاید الوصف و تصور دیگری از زندگی دنیا و درک دیگری از نتایج این امتحان که در آینده به او خواهد رسید.

این سه آیهٔ کوتاه، دید انسان را نسبت به هدف زندگی عوض می‌کند و درک انسان را از حقیقت وجودش دگرگون می‌گرداند، و بطور کلی، برداشت انسان را از ارزشهای زندگی تغییر می‌دهد.

* * *

بعد، سوره به نمایش صحنه‌هایی که بعد از این مرحلهٔ آزمایشی دنیا انتظار انسان را می‌کشد می‌پردازد، صحنه‌هایی که بستگی به این دارند که

در گیرو دار این آزمایش، راه "شکر" را برگزیده باشد یا راه "کفر" را. چیزی که هست، در این سوره، سرنوشتی که در انتظار کافران است بطور اجمال از آن سخن رفته است و نعمتهای بهشتی بتفصیل مطرح شده‌اند. نکتهٔ این تفاوت آنست که فضای سوره، فضای آسایش و آرامش است و این خصوصیت در سیما و آهنگ آیات سراسر این سوره کاملاً بارز و آشکار است و گویا خداوند نخواسته است با آوردن تفاصیل عذاب جهنم، این آرامش و آسایش را بهم بزند. آیات سوره، سراسر، هاتفانی هستند که با ملایمت و ملاطفت، یک زندگانی آرامبخش و پرعیش و نوش وجاویدان را به انسان نوید می‌دهند، و بهمین جهت وقتی در این سوره از عذاب سخن بمیان می آید به‌اجمال برگزار می‌شود:

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا ﴿٤﴾

یعنی: ما برای کافران زنجیرها و غلهای آتشین و جهنم سوزان فراهم کرده‌ایم. زنجیر برای پاهایشان، و "غل" برای دست‌هایشان، و دوزخ سوزانی که در آن شعله‌های آتش زبانه می‌کشد و کافران را دست و پا بسته در آن می‌افکنند....

و بعد، بلافاصله، سوره شتابان ذهن انسان را به‌صحنهٔ نمایش نعمتهای بهشتی می‌برد:

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴿٥﴾
عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾

شرابی که "**نیکان**" اهل بهشت می‌نوشند ممزوج به کافور است. جامهای شراب اهل بهشت (بندگان خدا) از چشمه‌ای که برای آنان می‌جوشد وآب بسیار فراوانی دارد، پر می‌شود... در بین اعراب مرسوم بوده است که جام شراب را برای آنکه معطر و خوشمزه بشود، گاهی با کافور و گاهی با زنجبیل ممزوج می‌کرده‌اند. آیه هم می‌رساند که در بهشت شرابهای پاک و مطهر

ممزوج به کافور برای اهل بهشت مهیا شده است که هرچه بنوشند باز بخواهند و هر چقدر که بنوشند تمام نشود. . . اما، از نظر خوبی و خوشمزگی، پرواضح است که بسیار شیرین تر از شرابهای دنیا است.

لذت این احساس حد و اندازه ندارد که دریابیم که در سراسر روی زمین قادر نیستیم براینکه خصوصیات و حتی نوع لذتهای آنجهانی را مشخص سازیم. اینها فقط اشارات و توصیفاتی هستند که برای نزدیک شدن مطلب به ذهن انسان بیان شده‌اند، خدا می‌داند که انسانها برای تصور آن غیب نهان بیش از این ابزار در اختیار ندارند و بیش از این قادر نیستند به اوصاف نعمتهای بهشتی که در پس پردهٔ غیب محجوب و مستور است پی ببرند.

در یک آیه تعبیر " **ابرار**" آمده‌است و در آیهٔ دیگر تعبیر " **عبادالله** " . . . و با عبارات گوناگون از این بندگان نیک خداوند تجلیل و تکریم می‌کند. گاهی فضل خداوند را نسبت به آنان متذکر می‌شود و گاهی بر تقرب آنان به مقام قرب الهی تاکید می‌کند و نعمتهای بیکران بهشتی را که انتظار آنان را می‌کشد توصیف می‌کند.

بعد، این بندگان نیک خداوند را که این نعمتها را برای آنان قرار داده است معرفی می‌کند:

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾

وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴿٨﴾

این، سیمای نورانی و باصفای قلبهای مخلصی است که با جدیت کامل تصمیم گرفته‌اند که به عهدی که با خداوند بسته‌اند وفا کنند و وظایف و تکالیف عقیدتی خود را بنحواحسن انجام دهند. قلبهایی آکنده ازمهربانی و عطوفت نسبت به بندگان ضعیف خداوند، قلبهایی از خود گذشته و ایثارگر،

قلبهایی رنجکش و خدا ترس‌در جستجوی خشنودی خداوند، و ترسان و لرزان از عذاب الهی، و اینهمه، آثار تقوا است و جدی گرفتن وظایف و تکالیفی که " عقیده" از انسان می‌خواهد.

یُوفُونَ بِالنَّذْرِ ... به کارهای نیکی که قصد کرده‌اند انجام بدهند، جامهٔ عمل می‌پوشانند. تکالیف و وظایفی را که پذیرفته‌اند انجام می‌دهند. اینان کار را جدی گرفته‌اند و باخلوص تمام می‌کوشند، و بهیچوجه نمی‌خواهند از انجام وظیفه و تحمل عوارض آن آن فرار کنند، و از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند، و هرگز امکان ندارد که وقتی دشواری کارهایی که بر آن تصمیم گرفته‌اند در می‌یابند، دست از کار بکشند، اینست معنای " یوفون بالنذر" که‌عمومیت دارد و محدود به معنای عرفی " نذر" که‌ابتداءا" به ذهن می‌رسد نیست.

وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیرا": می‌ترسند از روزی که شر آن‌فراگیر است.آری، اینان چگونگیِ چنین روزی را درک کرده‌اند. روزی که شرش همه جا را فرا می‌گیرد و به عده زیادی از مقصران و گناهکاران می‌رسد. اینان می‌ترسند که مبادا گوشه‌ای‌از شرآن روز به اینان نیز اصابت کند. واینست نشانهٔ متقیان و " ابرار" یعنی آن کسانی که به سنگینی وظیفه و تعهد و مسئولیت پی‌برده‌اند. از سست کاری و اهمال ورزی در تعهد و مسئولیت وحشت دارند. هر اندازه که کارهای خیر انجام داده باشند و هر چقدر که در فرمانبرداری خداوند کوشیده باشند، صد درصد از اهوال قیامت ایمن نیستند.

اطعام می‌کنند مسکین و یتیم و اسیر را با وجود آنکه خودشان علاقمند به آن غذا هستند و نیاز به آن طعام دارند.

آیه می‌خواهد **احساس نیکنیازی** و عطوفت و خیر را در غذادادن به دیگران درحالی‌که‌اطعام کننده‌خودش علاقه به آن طعام داشته باشد ترسیم کند. چرا علاقه به غذا دارند؟ برای اینکه خودشان گرسنه‌اند!

دربارهٔ این صاحبدلان و دلهای پاکشان نمی‌توان گفت که به غذایی که

به بیچارگان و نیازمندان و بینوایان می‌دهند علاقه دارند و آن غذا را دوست دارند، مگر آنکه خودشان نیازمند به آن غذا باشند. در چنین وضعیتی ایثار می‌کنند و غذای خودشان را به‌مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند. این نهایت ایثار و از خود گذشتگی انسان است.

این بیان، ضمناً" از سنگدلی و بیرحمی زایدالوصف مشرکان مکه حکایت دارد. در مکه معمول نبود که به درماندگان و نیازمندان چیزی بدهند یا از آنان دستگیری کنند. در عین حال در محافل و مجالس و بزم های گوناگون که برای فخر فروشی و عیاشی ترتیب می‌دادند برای تجملات و بزم آرایی های متنوع بذل و بخشش ها می‌کردند.

درچنین محیط غیر انسانی و وحشی مآبانه، " **ابرار" و بندگان واقعی خداوند**، سایهٔ پر برکتی بر سر نیازمندان بودند. اینان به گرسنگان غذا می‌دادند، آنهم با آرامش خاطر، و از صمیم قلب وبا آنچنان توجهی به خشنودی خداوند انجام می‌دادند که فقط این آیات می‌تواند بازگو کنندهٔ زبان حال آنان باشد:

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ﴿٩﴾

إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ﴿١٠﴾

چشمه‌های جوشان مهر و محبت است که از دلهای باصفا و یزدانیِ این افراد می‌جوشد و در مسیر خشنودی خداوند حرکت می‌کند. " ابرار" بهیچوجه از مردم انتظار پاداش و تشکر ندارند. در پی آن نیستند که با این وسیله بینوایان و درماندگان را در بند احسان خویش به بند کشند، و بهیچ عنوان قصد فخر فروشی و تثبیت موجودیت و عنوان خودشان را ندارند. اینان می‌خواهند از کمک به درماندگان و مستمندان برای خود سپری بسازند تا بتوانند با آن روز عبوس قمطریر مواجه شوند. " **نیکان**" در رابطه با روز قیامت پیوسته در دو حالت متضاد بسر می‌برند: هم مشتاقانه در انتظار فرا-

رسیدن چنین روزی هستند، و هم از فرا رسیدن این روز وحشت دارند. اما، " ابرار" اینگونه مسلح شدن در برابر چهرهٔ عبوس و قمطریر قیامت را از چه کسی یاد گرفته‌اند؟ از حضرت رسول اکرم، در آن حدیث که می‌فرماید: از آتش جهنم خودتان را نگاهدارید اگر چه بتوسط یک نیمه دانه خرما باشد!

" ابرار " با نیازمندان رو در رو قرار می‌گیرند و مستقیما" به آنان کمک می‌کنند. وقتی غذا دادن به یک انسان گرسنه یا ارائهٔ هر نوع کمکی به مستمندان بطور مستقیم صورت می‌گیرد، یعنی با همین ترتیبی که در این آیات آمده است، هم وسیله‌ای است برای بروز دادن این عاطفهٔ اصیل و شریف انسانی، و هم وسیله‌ای است برای برآوردن نیاز بینوایان. البته، ممکنست ترتیب کار و مقدمات ووسایل دستگیری از بینوایان برحسب شرایط محیط و زمان و مکان تفاوت پیدا کند، و حتما" لازم نیست که بهمان شکل مستقیم ابتدایی خودش باقی بماند. اما، چیزی که باید از آن مراقبت کرد و حتما" در نظر گرفت، و درصدد بوجود آوردن آن در جامعهٔ بشری بود خود عاطفه و محبت و حس نوعدوستی و عشق به نیکی و نیکوکاری بخاطر خداوند است ،و خویشتن را از انگیزه‌های زمینی و مادی بدور نگاهداشتن یعنی به پاداش و سپاس این و آن نیندیشیدن و در کارهای خیر بدنبال سودجویی نبودن.

مالیات وضع می‌شود، مردم نیز حقوق شرعی و قانونی خود را ادا می‌کنند. وبودجه ای که از این راه‌بدست می‌آید برای امداد درماندگان بکار گرفته می‌شود. ولی، این تنها نیمی از مزایای " انفاق" در مکتب اسلام است که در آیات قرآن مورد اشاره قرار گرفته است و فلسفهٔ وجوب زکات‌در اسلام است که عبارت باشداز **رفع نیاز نیازمندان** ... این نیمی ازانفاق است .. نیمهٔ دیگر، که‌بس‌اهمیت دارد، **تهذیب و تزکیهٔ احسان کنندگان** است که " انفاق" آنان را به آن اوج روحانیت و معنویت می‌رساند.

غفلت از این قسمت بهیچوجه روانیست و کوچک نباید شمرده بشود، دیگرچه رسد به اینکه معیارها را بکلی دگرگون کنند و دستگیری از بینوایان

را زشت و نادرست و یک عمل تخریبی معرفی کنند و بگویند: کمک به مستمندان به ذلت کشیدن گیرندگان است و به تباهی کشانیدن دهندگان.

اسلام، مجموعه‌ای است از اعتقادات قلبی صحیح و یک مکتب عملی و اخلاقی برای تکوین شخصیت مسلمانان و تربیت آنان با عواطف انسانی صحیح. از یکطرف کسی را که دارای این عواطف است تهذیب و تزکیه می‌کند و از طرف دیگر به همنوعانش سود می‌رساند. بنابراین، " تقویت عواطف انسانی" هر دو بُعد تربیتی دین اسلام را در بر می‌گیرد. و بهمین جهت خداوند، این تصویر زیبایی را که نظاره کردیم از این " نیکان" و " ابرار" بدست می‌دهد.

فَوَقَىٰهُمُ ٱللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمِ وَلَقَّىٰهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ﴿١١﴾

رَوَند آیات، شتابان به یادآوریِ محفوظ ماندن " ابرار" از شر آن روزی که از آن می‌ترسیدند می‌پردازد تا بدین ترتیب، در همین زندگی دنیا که این آیات قرآن برای آنان خوانده می‌شود آنان را مطمئن سازد، و سخن از این می‌گوید که: " ابرار " از شادمانی و کامیابی خداوندی برخوردارند و این پاداشی است کاملا" در خور و سزاوار این " نیکان". مگر نه این است که اینان از آن روز عبوس قمطریر وحشت داشتند که آنچنان عمل می‌کردند؟ و، مگر آن دلهای پاک و نازک و آن افکار شاداب سرنوشتی جز این باید داشته باشند؟!

بعد، به توصیف نعمتهای بهشتی که در انتظار " ابرار" است، می‌پردازد:

وَجَزَىٰهُم بِمَا صَبَرُوا۟ جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿١٢﴾

پاداش آنان بخاطر صبری که از خود نشان دادند بهشت و حریراست. باغستانی که در آن بیارمند و لباس حریری که بر تن بپوشند.

مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ ۖ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴿١٣﴾

بر تختهای راحت تکیه زده‌اند و در هوایی دلچسب و آرامبخش، نه

گرم و نه سرد، در جایگاهی آرام و آسوده قرار گرفته‌اند. در آنجا، نه خورشیدی وجود دارد که نسیم را سوزان گرداند. و نه زمهریر وجود دارد یعنی سرمای استخوان سوز. چیزی که می‌توان گفت همین‌است که: آنجا، **عالم دیگری است** که نه این خورشید فعلی در آنجا وجود دارد و نه خورشیدهای دیگر: و بس.

وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ﴿١٤﴾

اثری از خورشید و سرمای سخت‌در آنجا نیست. در چنین آب و هوا و در کنار چنان باغستانی آرمیده‌اند و از میوه‌های بهشتی تغذیه می‌کنند. میوهٔ درختان بهشت براحتی در دسترس‌آنان است. شاخه‌های درختان گویی به اهل بهشت دائم تعظیم می‌کنند و شاید سرافکنده‌اند و شرمنده از اینکه بعنوان پاداش آن اعمال ارزندهٔ اهل بهشت در برابر آنان قرار می‌گیرند. بنابراین، هرگاه هرنوع میوه که بخواهند، بی‌زحمت در اختیارشان است و شاخه‌های سربفلک کشیدهٔ درختان بهشت که اندکی بالای سر ساکنان بهشت، برسرشان سایه افکنده‌اند، برای تقدیم هرنوع میوه‌ای که بهشتیان بخواهند سر بزیر می‌آورند.

و، آنگاه که سایهٔ درختان بر سر انسان سایه‌افکند، و میوه‌های متنوع براحتی در دسترس باشد، آسایش است و آرامش، در مقیاسی وسیعتر از چشم انداز تصور وتخیل انسانی!

اینست نمودار کلی آن بهشتی که خداوند به بندگان نیک ونیکوکارش (ابرار) پاداش می‌دهد، و در دنیا، این منظرهٔ دلپذیر و درخشان را از آن ترسیم کرده است... در آیات بعدی، تفصیلات و جزئیات آن کامیابی‌ها و پذیرایی‌هایی که از "نیکان" در بهشت بعمل می‌آید، مطرح می‌شود:

وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا ﴿١٥﴾
قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿١٦﴾

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا ﴿١٧﴾
عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا ﴿١٨﴾

نیکان در بهشت کامیابند. بر اریکه‌ها تکیه زده‌اند. زیر سایهٔ درختان سر به فلک کشیده، و میوه‌های در دسترس و آن آب و هوای لطیف، در ظرفهای بزرگ نقره‌ای و جامهای نقره‌گون، شراب می‌نوشند. این ظرفها از جنس نقره‌اند ولی مانند بلور، شفافند. زمینیان هرگز چنین ظرفهایی ندیده‌اند. جایگیری این ظرفها بطور دقیق اندازه‌گیری شده است تا بتواند کامیابی و زیبایی صحنهٔ پذیرایی را تامین کند. جام شراب را که بهشتی برمی‌دارد و می‌نوشد نه محتوی آنقدر شراب است که از اندازهٔ دلخواه او بیشتر باشد و نه آنقدر است که وقتی می‌نوشد آرزو کند که ایکاش جام بزرگتر بود و گنجایش شراب بیشتری داشت. به تعبیر دیگر، برحسب تمایل انسان بهشتی گنجایش این ظروف تغییر می‌کند، و اندازه و گنجایش آنها کاملا" با میل کسانی که آنها را می‌نوشند هماهنگ است.

شراب اهل بهشت که پیش از این گفته شد به **زنجبیل** ممزوج شده است، به **کافور** نیز آمیخته می‌شود. این ظرفها از چشمهٔ جوشانی که بخاطر خنکی بیش از اندازه و گوارایی‌اش برای اهل بهشت "**سلسبیل**" نامیده می‌شود، پرمی‌شوند.

برای هر چه کاملتر بودن این پذیرایی و کامیابی اهل بهشت، آن ظرفهای کوچک و بزرگ شراب را نوجوانان کم سن و سال خوش سیما دور می‌گردانند، که گذشت زمان سیمای شاداب آنان را تغییر نمی‌دهد و سنشان بالا نمی‌رود. و همیشه در سنین نوجوانی و زیبایی و درخشندگی چهره ثابت می‌مانند. آری، شایسته و در خوراین زندگی جاویدان و همیشه جوان، اینست که سن خدمتکاران و ساکنان بهشت نیز ثابت باشد. دائما"، این جوانان خدمتگزار دور اهل بهشت می‌گردند، و از آنان پذیرایی می‌کنند. این نوجوانان اینطرف وآنطرف مانند مرواریدهای پراکنده دیده می‌شوند.

گرداگرد اهل بهشت، برای پذیرایی و دادن جامهای شراب بدست بهشتیان، نوجوانان جاویدانی طواف می‌کنند و پی‌درپی می‌روند و می‌آیند، که وقتی آن " غلمان " را می‌نگری، آنان را بمثابهٔ مرواریدهای غلطان که با پاره شدن یک گردنبند مروارید پراکنده می‌شوند، در نظر می‌آورد.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا ﴿١٩﴾

آیهٔ بعد، خطوط اصلی منظرهٔ بهشت و کامیابی اهل‌بهشت را با اشاراتی ترسیم می‌کند وباعبارتی در نهایت ایجاز و اختصار حاصل تاثیر آن منظره‌های دل‌انگیز را در دل و دیدهٔ کسی که به‌بهشت و اهل بهشت می‌نگرد بیان‌می‌دارد:

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿٢٠﴾

" **نعیم** " و " **مُلک کبیر** " همان جایگاه والایی است که نیکوکاران و بندگان مقرب خداوند در آن بسر می‌برند. و، این سه کلمه باختصار و بطور کلی آن جلوه‌های جمال و جلال را آشکار می‌گرداند.

بعد، یک جلوه از جلوه‌های آن زندگی پر نعمت و آن ملک کبیر را اختصاصا " توصیف می‌کند. گویا می‌خواهد به این وسیله چگونگی " نعیم "و " مُلک کبیر " را توضیح دهد:

عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿٢١﴾

جنس پوشاکشان چیست؟ " **سُندُس** " سبز و " **استبرق** ". "سندس" حریر نازک و لطیف است و" استبرق " حریر ضخیم و پرپشت. این همه آرایش و زیور و بزم‌آرایی و این انواع گوناگون پذیرایی، از جانب کیست؟ از جانب " پروردگارشان ". هدیه‌ای است بزرگ از جانب خداوند بزرگ. و این " از جانب خداوند بودن" برارزش آن نعمتهای بهشتی می‌افزاید.

آیهٔ بعد می‌گوید: " ابرار " علاوه بر این نعمتها از الطاف الهی و

تجلیل و تکریم خداوندی نیز برخوردارند:

إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا (۲۲)

اینکه می‌بینید، پاداشی است برای شما، و کوشش و تلاش شما بی‌پاسخ نمانده است. این پیام را از ملاء اعلی دریافت می‌دارند، و **این پیام، خود بتنهایی معادل همهٔ آن نعمتها است** و به آنها ارزشی فراتر از ارزشی که‌دارند می‌دهد.

و این چنین، نمایش مفصل نعمتهای بهشتی و آن ندای دل‌انگیز به پایان می‌رسد. از یکسو، بانداهای الهامبخش انسانها را بسوی آن نعمتهای بهشتی فراخواند، و از سوی دیگر به فرار از سلاسل و اغلال و سعیر واداشت. و بالاخره، این سخن را در دل انسانها کاشت که: **ای انسان! تو دو راه بیشتر نداری: راه بهشت و راه دوزخ!** اگر در راه بهشت گام نهی به این نعمتهای بهشتی می‌رسی، وگرنه جهنم را در پیش روی داری که سر و کارت با زنجیرهای دست و پا گیر سوزان است. هر چقدر از آن زندگی بهشتی دور شوی بدانکه خودت با خواست خودت از این زنجیرها و شکنجه‌ها استقبال‌کرده‌ای.

***

و، پس از این نداهای الهامبخش و هیجان‌انگیز، و دعوت بی‌نام ونشان از انسانهای هر عصر و زمان، حال که با تعبیرات گوناگون انسانها را به بهشت و نعمتهای بهشتی فراخواند، به بررسی وضع کافران و مشرکان می‌پردازد. مشرکانی که بر دشمنی و مخالفت با دعوت پیامبر اصرار می‌ورزند. از محتوا و حقیقت این دعوت هیچ خبری ندارند و بعناوین مختلف با پیامبر اکرم کلنجار می‌روند. به امید آنکه شاید با این چانه زدن و لجاجت بخرج‌دادن، پیامبر از دعوت و تبلیغ آیینش یا دست کم از آن قسمتهایی که مزاحم منافع آنان است دست بردارد.

در اثنای این کلنجار رفتن با پیامبر و درد سرآفرینی برای کسانی که

به او ایمان آورده‌اند و آزار کردن آنان و از ادامهٔ راه خدا جلوگیری بعمل آوردن و کوشش در جهت به انحراف کشیدن مسیر این دعوت و روی‌گردانی از خیرو جنت و نعیم ... در میان این گیر و دار و بگو مگوها است که‌آیات قرآن نازل می‌شود و اوضاع و احوال مشرکان را با اسلوب و شیوهٔ قرآنی بررسی می‌کند:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿٢٣﴾
فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا ﴿٢٤﴾
وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٢٥﴾
وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٢٦﴾

این آیات چهارگانه، حقیقت بزرگی از حقایق دعوتهای دینی را دربر دارند. حقیقتی که بجا است منادیان راه خدا و رهبران مذهبی و اجتماعی درآن بسیار بیندیشند و بسیار درآن تعمق و تدبیر کنند. وبا دقت برای یافتن مصداقهای آفاقی و انفسی و ایمانی عظیم آن تحقیق کنند.

پیامبر اکرم که با مشرکان رویاروی شده است تا آنان را به پرستش خدای یگانه فراخواند، در حقیقت، پیامبر در مبارزه با آنان با یک عقیدهٔ تنها روبرو نیست. اگر کار پیامبر فقط مبارزه با عقیدهٔ آنان بود کار خیلی آسان می‌شد. زیرا، عقیدهٔ مشرکان یک عقیدهٔ متزلزل و بی‌ثبات و بی‌محتوا بود وآنچنان نبود که بتوانند به‌آن تکیه کنند و این چنین با اصول عقاید اسلام که پرتوان و روشن وساده است نبرد کنند. آن شرایط و اوضاع و احوالی که عقاید شرک آمیز و مواضع عقیدتی آنان را در بر گرفته بود، به گونه‌ای بود که کارشان را به آنچنان نبرد و مقاومت در برابر پیامبر و مسلمانان‌وامی ـ داشت‌که‌تاریخ گواه آنست، و قرآن نیز در مواضع مختلف از آن سخن بمیان‌آورده است... مشکل دعوت و تبلیغ پیامبر اکرم را همین اوضاع و شرایط حاکم بر

محیط و مبارزه با آنها تشکیل می‌داد:

موقعیت اجتماعی سران مکه، فخرفروشی، تکیه بر ارزشهای ساختگی در آن محیط جاهلیت، منافع و مصالح مادی و عناوین اجتماعی‌شان که می‌ترسیدند از دست برود... اینها بارزترین‌عواملی بودند که مشرکان را به پافشاری بر عقاید پوچ و رسوایشان وامی‌داشت، و آنان را وادار می‌کرد تا با عقاید استوار و سازندهٔ اسلام به مقابله و مبارزه بر خیزند.

علاوه براین، **سیمای پرزرق وبرق زندگی جاهلیت** و آن عیش و نوش‌ها و شهوترانی‌های حیوانی نمی‌گذاشت که از لجاجت در برابر آیین جدید دست بردارند. آیینی که به معیارهای اخلاقی و ارزشهای والای انسانی فوق‌العاده اهمیت می‌داد و به انسانها اجازه نمی‌داد که بی قید و شرط بدنبال دلخواهشان بروند و شهوترانی کنند، و اجازه نمی‌داد که انسانها زندگیشان را به بطالت بگذارند، و رها از قید و بندهای اخلاقی زندگی کنند.

این انگیزه‌های مخالفت و مبارزه در برابر دعوت پیامبر اکرم، چه، انگیزه هایی که از وابستگی به موقعیت و ارزشهای اجتماعی و مال و منال ناشی می‌شد و چه انگیزه‌هایی که به آداب و رسوم ملی و باستانی مربوط می‌شد، و چه انگیزه‌هایی که حاصل لاابالی‌گری ورهایی از قید و بندهای اخلاقی بود. این انگیزه‌ها همچنانکه مردم دوران جاهلیت را وادار به مقابله با پیامبر اکرم می‌کرد، و پیغمبر اسلام، با این مشکلات بود که در راه تبلیغ دین اسلام رویاروی بود، این دشواری‌ها همچنان بر سر راه هر دعوت سازنده‌ای در هر سرزمینی و برای هر نسلی و در هر شرایطی وجود دارد، و نمونه‌ای است که می‌تواند عناصر اصلی درگیر در میدان نبرد عقاید و افکار را بشناساند که این عناصر همواره آتش جنگ را در میدان نبرد عقاید شعله‌ور نگاه‌می‌دارندو نمی‌گذارند امیدی به پایان پذیرفتن همه جانبهٔ این جنگ و جدال باقی‌بماند، و همین مشکلات است که تحمل مسئولیت وانجام وظیفه‌های تبلیغ دین را در ردیف دشوارترین کارهایی که از عهدهٔ بشر ساخته است قرار می‌دهد.

از این‌رو، داعیان و مبلغان دینی در هر سرزمینی و در هر شرایط زمانی

که باشند باید دربارهٔ حقایق پر ارجی که در این آیات نهفته است مطالعه کنند و شرایط و اوضاع و احوال زمان نزول این آیات را در نظر بگیرند. در اینصورت درخواهند یافت که آن شرایط و اوضاع و احوال بطور یکسان برای تمام دعوت کنندگان به دین خداوند در هر زمین و زمان که باشند وجود دارد.

پیامبر اکرم از جانب خداوند موظف شده است که مردم را انذار کند. از جانب خداوند به او فرمان رسیده است که: **یا ایهاالمدثر. قم فانذر.** و بمجرد آنکه پیامبر اکرم به انجام تکلیف و مسئولیتش همت می‌گمارد با این انگیزه‌ها و عوامل مواجه می‌گردد. عوامل بازدارنده‌ای که مردم را ازپذیرفتن این آیین جدید ممانعت می‌کند، و آتش عشقشان را به نگهداری معیارهای جاهلی تیزتر می‌گرداند، با آنکه می‌فهمیدند که عقایدشان بی‌ثبات و پوچ است.

این عوامل، آنان را به دشمنی شدید با پیامبر و مسلمانان وامی‌داشت و کار را به‌جایی می‌رسانید که سرسختانه در مقابل پیامبر اکرم بایستند، و از معتقدات وافکار جاهلی و اوضاع و احوال مرفه و موقعیت و منافع و مصالح مادی و زندگی پرعیش و نوشی که به آن عادت کرده بودند، و همچنین دیگر شرایطی که آیین جدید با آنها به مبارزه برخاسته است وبا لحن شدیدی آنها را تهدید می‌کند، تا آنجا که در توان دارند دفاع کنند.

این مقاومت و دفاع مشرکان در برابر آیین اسلام و قرآن بصورتهای گوناگون جلوه می‌کرد. ابتدا، از آزار و اذیت عده کمی که اسلام آورده بودند آغاز کردند و در صدد برآمدند که آنان را با توسل به زور و شکنجه و تهدید از عقیدهٔ خود منصرف سازند. از سوی دیگر، برای بد جلوه دادن آیین جدید انواع و اقسام تهمتها و دروغها بستند تا دست کم از افزایش عدهٔ مسلمانان جلوگیری کنند. زیرا، بازداشتن مردم از گرایش به یک آیین و زیر بیرق آن رفتن بسیار آسانتر است از بازگردانیدن کسانی که این مسیر راآگاهانه انتخاب کرده و حقیقت را دریافته‌اند و دست کم تا حدودی لذت درک

حقیقت را چشیده‌اند و قدر حقایقی را که دریافته‌اند خوب می‌دانند.

در عین حال، مخالفان پیامبر اسلام از شخص او هم ناامید نبودند و در اندیشهٔ آن نیز بودند که به راههای گوناگون **ـ گاهی تهدید و گاهی تطمیع و گاهی آزار ـ او** را بفریبند و در نیمهٔ راه با هم آشتی کنند. و در نتیجه، پیغمبر اسلام از حملات‌کوبنده بر عقاید و افکار و اوضاع و احوال اجتماعی وآداب و رسوم باستانی آنان دست بردارد و بالاخره به ترتیبی که هر دو طرف را خشنود گرداند، با هم مصالحه کنند. درست، همانطوری که مردم در اختلافات روزمره‌ای که بر سر مسائل زودگذر زندگی اجتماعی با یکدیگر دارند از طریق کدخدامنشی در صدد مصالحه و سازش بر می‌آیند و در نیمه راه آشتی می‌کنند و دست توافق به یکدیگر می‌دهند، و هر یک از دو طرف تعهداتی را در برابر طرف دیگر می‌پذیرد.

این انگیزه‌های مخالفت و عوامل رویاروبی مخالفان با پیامبر اکرم و نوع تاکتیکهایی که برای پیشبرد اهدافشان انتخاب می‌کردند، عیناً، بر سر راه هر صاحب دعوتی که بخواهد مردم را به راه خدا فراخواند، در هر زمین و زمانی و در هر نسل و جامعه‌ای وجود دارد.

پیامبر اکرم، باآنکه رسول خدا است و از پشتیبانی خداوند برخوردار است و خداوند او را از شر فتنه و آشوب مردم محافظت می‌کند... در عین حال، یک فرد بشر است که با واقعیت سهمگینی مواجه است و از طرفی از پشتیبانی عدهٔ کمی که به او گرویده‌اند برخوردار است و جبههٔ مسلمانان دربرابر دشمنانشان بسیار ضعیف است و خداوند این رامی‌داند. بنابراین، او را تنها نمی‌گذارد و بدون کمک و مدد رها نمی‌کند و کار را بعهدهٔ خودش بتنهایی نمی‌گذارد و راهنمایی خداوندی خود را از او دریغ نمی‌دارد.

این‌آیات، حقیقت این یاری و مدد و راهنمایی خداوندی را دربردارد:

" انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا" . این نخستین چراغ راهنما است که انسان را بسوی مصدر آیین اسلام و سرچشمهٔ حقایق آن رهنمون می‌گردد، و اشاره‌ای است به مرجع و مصدر قرآن و سرچشمهٔ فیاض حقایق و

معارف اسلام که " الله " است و یگانه مرجع و مصدر این دعوت آسمانی است. روح قرآن همین حقایق و معارف یکدست و یکنواخت است که از فضل خداوند سرچشمه گرفته است و این آیین مصدر و مرجع دیگری جز خداوند ندارد، و هیچ چیز دیگری که از این سرچشمهٔ فیاض نجوشیده باشد، ممکن نیست که با این حقیقت اختلاط و امتزاج یابد و به آلودگی این چشمهٔ آب حیات منجر گردد. **هر چه جز خداوند مصدر و مرجعی داشته باشد این قرآن و این آیین آنرا نمی‌پذیرد و در راه هدایت انسانها آنرا بکمک نمی‌گیرد و هرگز بخشی از آن را بعاریت نمی‌گیرد، و با آن نمی‌آمیزد...** وبعد، مسلم است خداوندی که این قرآن را نازل کرده است و این رسالت را بر عهدهٔ پیامبر اکرم نهاده است، نه آیینی را که خود فرستاده است ترک می‌کند و نه دعوت کنندهٔ مردم به این آیین را که خودش او را مامور به این کار گردانیده است و قرآن را بر او نازل فرموده است.

ولی، از یکسو باطل دندان تیز کرده است و شر کفار و مشرکان فراگیر شده است و اذیت وآزار و شکنجه از هر طرف مسلمانان را در بر گرفته‌است، وانواع فتنه و فریب در کمین موءمنان است، و دشمنان این آیین قدرت آن را دارند که مردم را از راه خداوند باز دارند و سرسختانه به مقابلهٔ خود ادامه می‌دهند، واصراری که برای منحرف گردانیدن راه راست خداوند نشان می‌دهند خیلی شدیدتر از اصراری است که بر پایدار ماندن برعقاید و اوضاع و احوال جاهلی و شر و فتنه و فسادی که به آن خو کرده بودند، دارند. وازسوی دیگر، کفار می‌آیند و پیشنهاد سازش به پیغمبر اکرم می‌دهند و حاضر می‌شوند که شهرشان را با پیامبر به دو قسمت تقسیم کنند، و خلاصه، در نیمه راه دست آشتی به یکدیگر بدهند، و، الحق، پیشنهادی است که رد کردن و نپذیرفتن آن در چنین شرایط دشواری سخت اجتناب ناپذیراست. ؛ اگر اوضاع و احوال و مناسبات زمان جاهلیت را بدقت مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم که در آن زمان این چنین پیشنهاداتی بیش از اندازه اهمیت داشت وردکردن وگذشتن از چنین پیشنهادات چشم‌گیری برای هر کسی جز

پیامبر اکرم مشکل بود.

حالا، نوبت به یک چراغ راهنمای دیگر می‌رسد:

" فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لاتُطِعْ مِنْهُمْ آثِما " أَوْکَفُورا " . در انتظار رسیدن فرمان پروردگارت صبر کن و تمام مشقات و مشکلات را تحمل کن و بیاد داشته باش که این مسئولیتی است که خداوند بر عهدهٔ تو نهاده است. و مبادابا غافل شدن از یاد خداوند از کافران و ناسپاسان تبعیت کنی و با آنان سر سازش داشته باشی!

همهٔ امور در گرو تقدیر خداوندی است. خداوند به باطل فرصت می‌دهد و راه را بر اهل باطل نمی‌بندد، و مدت محنت و درد و رنج و آزمون و آبدیده شدن را طولانی می‌گرداند... یکایک این امور حکمتی دارد که خداوند از آن با خبراست و تقدیراتش را بر اساس آن حکمت جاری می‌سازد و حکمش را بر وفق آن حکمت به اجرا در می‌آورد. **فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ** حال که چنین است تو نیز صبر کن و در انتظار فرمان پروردگارت باش تا موعد مقرری که مشیت خداوند در آن لحظه به اجرا در می‌آید فرا برسد. تا فرارسیدن آن زمان مقرر در برابر اذیت و آزار و دردسر آفرینی کافران شکیبایی و استقامت داشته باش، تا باطل مغلوب شود و شر کفار و مشرکان خنثی گردد، و برمواضع خودت پایدار بمان و هرگز از حقایقی که بصورت قرآن بر تو فرستاده شده است دست برمدار و بر مشقات صبر کن و مبادا که پیشنهاد کفار را مبنی بر مصالحه و آشتی و معامله بر سر " عقیده " بپذیری.

وَلاتُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْکَفُورا ": اینان هرگز تورا به فرمانبرداری خداوند و یا کارهای نیک دعوت نمی‌کنند و بهیچوجه خیرخواه تو نیستند. اینان تباهکارند و کافر، و تو را بجای اینکه به بر و خیر دعوت کنند به اثم و کفر که نقطه مقابل آنها است دعوت می‌کنند. مگر نه اینست که آشتی کردن با آنان و بازگشتن از نیمهٔ راه را به تو پیشنهاد می‌کنند؟ و چیزهایی را به تو عرضه می‌کنند که گمان می‌برند تو را خشنود می‌سازد و به هیجان می‌آورد؟

کفار، به پیامبر اکرم سلطنت و دارایی و انواع شهوترانی‌ها را پیشنهاد

می‌کردند. مقام و ریاست و ثروت بیکران عرضه می‌داشتند. به او می‌گفتندکه تو اگر این پیشنهادات را بپذیری، کاری می‌کنیم که از همهٔ ما ثروتمندتر بشوی. از سوی دیگر، دختران زیبا و فریبا را به او پیشنهاد می‌کردند.

پیشنهاد عُتبة بن ربیعه به پیغمبر اسلام این بود: بیا و از تبلیغ دینی که آورده‌ای دست بردار تا دخترم را به همسری تو در آورم. تو خودت می‌دانی که دختر من زیباترین دختران قریش است! اینست پیشنهادات اهل باطل‌که با افکار ابلهانهٔ خود می‌سازند و به امید خریدن رهبران دینی و داعیان‌راه خدا به‌آنان عرضه می‌دارند. رهبران فداکاری که برای نجات مردم از فساد و تباهی وبراه انداختن انسانها در راه راست خداوند قیام کرده‌اند. اما، **زهی تصور باطل، زهی خیال محال!** و، تا بوده چنین بوده و تا هست‌چنین است. همیشه رهروان راه خدا با چنین پیشنهادات و آزار و تهدیدها روبرو بوده‌اند.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْكَفُوراً" : بنابراین، تو نیز مانند داعیان دیگر صبر کن در برابر دشواریهای تبلیغ دین و وظایفی راکه خداوند بر عهده است گذاشته است به انجام برسان و مبادا نسبت به مخالفان تمایل نشان بدهی، که توافق میان و تو و آنان محال است، و ممکن نیست که بر درهٔ عمیق و عریضی که راه تو را از راه آنان جدا می‌کند، پلی زده شود. میان عقیدهٔ تو و عقیدهٔ آنان هیچ نقطهٔ اشتراکی وجود ندارد. جهان بینی تو با جهان‌بینی آنان نسبتی ندارد. عقاید تو حق است و اعتقادات آنان باطل. تو ایمان داری و آنان کافرند. تو در نوری و آنان در تاریکی‌اند. توحق را شناخته‌ای ولی آنان در جاهلیت بسر می‌برند. چگونه با وجوداین همه اختلافات و نقطه مقابل قرار گرفتن این دو عقیده انتظار می‌رود که میان این دو عقیده توافقی حاصل بشود؟! بنابراین، تو چاره‌ای نداری جز آنکه صبر کنی، اگرچه این صبر بطول انجامد و فتنه و آشوب شدت گیرد، و تطمیع و تهدید کفار افزایش یابد و هر چند که راه طولانی گردد.

اما، بهر حال، صبر در برابر اینهمه ناملایمات سخت است و طی این

مسیر طولانی و ناهموار نیاز به توشهٔ راه دارد و رفیق راه:

" وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلا " * وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلا طَوِيلا " .

ای پیامبر ما! این توشهٔ راه، و این هم رفیق راه: صبحگاهان وشامگاهان نام پروردگار را بر زبان آور و شبانگاه به درگاه او به سجده بیفت و او را فراوان تسبیح کن. به این ترتیب، تو با مصدر قرآن و فرستندهٔ قرآن پیوند خواهی یافت، خداوندی که رسالت تبلیغ این آیین را بر عهدهٔ تو نهاده است و سرچشمهٔ نیرو و دهندهٔ توشهٔ راه و رفیق راه تو است. پیوند با او از طریق ذکر و عبادت و دعا و تسبیح، در تمام طول شب و در تمام طول راه، که راه دراز است و بار سنگین، و توشهٔ راهی فراوان لازم است وپشتیبانی نیرومند تا بتوانی این راه را به پایان ببری و این بار سنگین را به سر منزل مقصود برسانی.

آری، وقتی بنده با پروردگارش خلوت می‌کند و به راز و نیاز می‌پردازد و سر برآستان بندگی او می‌ساید و با او انس می‌گیرد، آسایش و آرامش از جانب خداوند بر او می‌بارد و خستگی ودرماندگی او را از میان می‌برد و نیرومندش می‌سازد و او را از احساس ضعف و حقارت نجات می‌دهد. وقتی انسان افکار ناچیز را از ذهنش بیرون کرد و گرفتاریهای فکری بیهوده را به کناری ریخت و عظمت وظیفه را احساس کرد و اهمیت امانتی را که خداوند به او سپرده است دریافت، دشواری‌ها و مصائبی را که به او رسیده است یا برسد، وخارهای مغیلانی راکه در مسیر راه به پای او خلیده باشد یا بخلد، بچیزی نخواهد شمرد.

خداوند، رحیم است. او بهتر از هرکس می‌داند که این راه چه ناهمواریها دارد وچه خارها و چه سنگهای خارا بر سر راه روندگان این راه وجوددارد. اوخود، این بنده‌اش را موظف ساخته است که به تبلیغ آیین اسلام بپردازد وخود، قرآن را بر او نازل فرموده است. کجا تواند بود که پیامبرش را بی یار و یاور رها کند؟! اینست آن مدد غیبی که خداوند سبحان می‌داند که

توشهٔ واقعی و در خور این سفر جانکاه و طی کردن این راه پر خس و خاشاک است. و همین توشه ـ عینا" ـ می‌تواند تنها پشتوانهٔ کوششهای داعیان الی الله در هر سرزمین و در هر زمان باشد. **آیین خداوند یکیست**. شرایطش هم یکیست. موضعگیری اهل باطل هم همیشه در برابر آن یکسان است. انگیزه های موضعگیری‌های کفار نیز یکسان است. و نیز همواره رهبران دینی باید مد نظر و نصب‌العین داشته باشند که **وسیله‌های باطل فقط می‌توانند در جهت باطل بکار گرفته شوند و وسیلهٔ اهل حق حتما" باید وسایلی باشد که خداوند آنها را وسیلهٔ ادامهٔ این راه شناخته است.**

آنچه که داعیان الی‌الله در سراسر اعصار و قرون و در اطراف و اکناف جهان باید بسیار و بیش از هر چیز دیگر درباره‌اش بیندیشند، حقیقتی است که خداوند آنرا به صاحب دعوت نخستین اسلام پیامبر اکرم تلقین فرموده است، وآن حقیقت عبارت است از اینکه، وظیفهٔ رسالت این آیین از جانب خداوند آمده است. **صاحب این ماموریت خداوند است، و** حقی را که خداوند فرستاده است هرگز نمی‌توان چنانکه تبهکاران و کافران پیشنهاد می‌کنند با باطل درآمیخت. بنابراین، راهی برای تعاون و سازش میان این حق با باطل دیگران وجود ندارد و امکان ندارد که بتواند صاحب این حق در نیمهٔ راه با اهل باطل دست آشتی بدهد.

راه کسانی که برای احقاق حق قیام کرده‌اند، و راه اهل باطل که در جهت برقرار نگهداشتن سیطرهٔ باطل می‌کوشند، دو راه کاملا" جدا و مجزا از یکدیگر است، و این دو راه هرگز به یکدیگر نمی‌رسند.

از این رو، زمانی که باطل عده و عده‌ای بهم می‌زند و بر عدهٔ کم موءمنان که از نیروی آنچنانی برخوردار نیستند غلبه می‌کند، باید آنرا جلوه‌ای از حکمت خداوندی بدانی و صبر کنی تا فرمان خداوند فرا رسد. و تارسیدن حکم پرودگار، استمداد از خداوند و مدد خواستن از دعا و تسبیح طولانی شبانه تنها توشهٔ تضمین شدهٔ این راه است.

... این حقیقت بزرگی است که رهروان این راه ناگزیر باید آنرا درک

کنند و همواره در کنار آن بسر برند.

در آیات بعدی، روند سوره بسوی تاکید هرچه بیشتر بر جدایی آیین پیامبر اکرم از آیین جاهلیت پیش می‌رود، و غفلت و بی‌خبری شدید مردم جاهلیت را که نمی‌توانستند خیر خودشان را تشخیص بدهند، و همت کوتاه و افکار ناچیزشان را توصیف می‌کند:

إِنَّ هَٰؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٢٧﴾

این جاهلان چنان به دنیای موقت و زود گذر چسبیده‌اند که روز عظیمی را که در پشت این دنیای فانی است بطور کلی فراموش کرده‌اند.

این انسانهای کوته نظر و دون همت، این انسانهایی که افکاری پوچ و خواسته‌هایی کوچک و کودکانه دارند، این انسان‌نماهای بی‌ارزش که در دنیا پرستی غرق شده‌اند بطور کلی سرای دیگر و زندگی ثابت و جاویدانشان را بعد از این زندگی دنیا فراموش‌کرده‌اند. آن‌روز سهمگین و سنگین.سهمگین‌از نظر شرایط خاص و اوضاع و احوال آن. سنگین از نظر فرآورده‌های هولناک و غیر قابل تحملش. سنگین در کفهٔ ترازوی هستی ....

پر واضح است که، هیچکس در هیچ موردی از چنین انسانهای کوته فکری پیروی نخواهد کرد و به‌راه‌آنان نخواهد رفت. و نباید کسی اعتنا داشته باشد به اینکه این‌کافران‌و مشرکان در این دنیا‌از رفاه و قدرت برخوردارند واز هر نظر کامروایند. همه می‌دانند که این سرای‌زود گذر است و کامیابی این جهان بسیار اندک، و این انسانها عناصر کوچک و بی‌ارزشی هستند.

بعد، آیه به بیان این نکته می پردازد که این انسانها آنچنان دچار غفلت و بی‌خبری هستند که نمی‌توانند خیر خودشان را ببینند. این زندگی زود گذر را برمی‌گزینند و آن روز سهمگین و عظیم را که در انتظارشان است، با آن سلاسل و اغلال وسعیرش‌و بدنبال آن بازرسی وحسابرسی سخت و موشکافانه‌ای که از آنان بعمل می‌آید، فراموش می‌کنند.

این‌آیه در میان آیات قبل و بعدش حالت یک جملهٔ توضیحی را دارد

که حضرت رسول اکرم و مسلمانان را در رویارویی با این گروهی که آنچه مورد علاقهٔ آنان است در این سرای زود گذر در اختیارشان قرار گرفته است، ثابت قدم نگاه می‌دارد، و در عین حال تهدید از روی کنایه‌ای است برای کسانی که این زندگی زود گذر دنیا را محکم چسبیده‌اند و آن روز سهمگین را از نظر دور داشته‌اند.

آیهٔ بعدی اشاره دارد به اینکه اینان با آن نیرو و قدرتی که خداوند به آنان داده است در نظر خداوند چیزی بحساب نمی‌آیند. خداوند می‌تواند آنانرا ببرد و عده‌ای دیگر را جایگزین آنان سازد، ولی از روی حکمت و بر پایهٔ ارادهٔ ازلیش آنانرا وا می‌گذارد تا هرچه می‌خواهند بکنند:

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿۲۸﴾

این آیه از یکسو انسانهایی را که به نیروهایشان می‌نازند، متذکر می‌سازد که مصدر نیرویشان خداوند است. بلکه منشاء وجود ابتدایی آنان نیز خداوند است، و از سوی دیگر، موءمنان را که در وضع ناتوانی و کمی عده و عده بسر می‌برند، اطمینان می‌دهد که آنکس که این نیرو را به کفار داده است همان خداوندی است که دم از او می‌زنند و برای تبلیغ دین او قیام کرده‌اند، و در اعماق جان مسلمانان حقیقت تقدیر خداوندی و حکمتهای ازلی خودش را جایگیر می‌کند. آن حقیقت نظام خداوندی در جهان هستی که تمام حوادث مطابق آن سیر می‌کنند و همهٔ کاینات گوش بفرمان خداوند هستند که **خیر الحاکمین** است (وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ سورهٔ یونس، آیه ۱۰۹)

"**و اذا شئنا بدلنا امثالهم تبدیلا**": این کفار با عده و عده‌ای که دارند نمی‌توانند خداوند را درمانده سازند. خداوندی که آنان را آفریده است و آن عده و عده را به آنان عطا کرده است. خداوند می‌تواند انسانهای دیگری را همانند آنان بیافریند و جایگزین آنان گرداند. بنابراین، وقتی دیده می‌شود که خداوند به آنان مهلت می‌دهد و عده‌ای دیگر را جایگزین آنان نمی‌گرداند از روی فضل و نهایت منت او است.

این آیه هم در رابطه با آیات قبل و بعد، باضافهٔ آیهٔ قبلی یک جملهٔ

توضیحی بحساب می‌آید و در مقام آنست که رسول خداو پیروانش را ثابت قدم گرداند و ماهیت مواضع آنان و مواضع دشمنانشان را برایشان مشخص سازد. در عین حال، این آیه دلهای آن دنیازدگان غرقه در کامیابی‌های زودگذر دنیا را نیز که به‌زور بازو و قدرت و نفوذشان سخت می‌بالند، دلهای آنان را نیز تکانی می‌دهد، تا بلکه نعمتهای خداوندی را بیاد آورند. نعمتهایی که بصورتهای گوناگون از آنها استفاده می‌کنند، و بهره‌وریها و کامیابیهایشان را به رخ این و آن می‌کشند، و هرگز سپاس آن نعمتها را بجای نمی‌آورند. و به‌آن دلهای از همه‌جا بی‌خبر توجه می‌دهد که به آزمونی که در پس پردهٔ این نعمتها وجود دارد، همان آزمونی که در آغاز سوره به آن اشاره شد، پی ببرند.

بعد، آن دلهای در خواب غفلت فرو رفته را **بیدارباش** می‌دهد، و فرصتی‌را که در اختیارشان قرار گرفته است به آنان گوشزد می‌کند. قرآن، قرآن برای آنان خوانده می‌شود. **قرآن سراسر آگاهی بخش است و غفلت‌زدا...** و این سوره از قرآن به آنان توجه می‌دهد:

إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿۲۹﴾

در پایان سوره، مشیت مطلقهٔ خداوند مطرح می‌شود، و بازگشت هرچیز به ارادهٔ خداوند بیان می‌شود، تا آخرین صحنهٔ این نمایشگاه باشد، و آخرین جلوهٔ تسلیم انسان را در برابر ارادهٔ خداوند نشان دهد، و کاری کند که انسان از نیروی خودش دست بردارد و به نیروی ارادهٔ الهی بپیوندد، از تکیه برخویشتن بگذرد و به تکیه بر خداوند برسد، که **اینست اسلام عینی و اسلام حقیقی:**

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۳۰﴾

دل هر انسانی باید دریابد که خداوند فاعل مختار است. خداوند است که چیره دست است و قهار. و فراگیرد که چگونه باید به او متوجه شود و تسلیم تقدیرات او گردد. اینست محدودهٔ آن میدانی که حقیقت در آن

جولان دارد. در آیه‌ها و سوره‌های دیگر قرآن نیز که چنین تعبیراتی آمده است، همینطور باید فهمیده شود. درست است که خداوند به آنان قدرت تشخیص حق و باطل را داده است و به آنان اختیار داده است که از این راه یا آن راه بروند، ولی از هر کدام دو راه که بروند مطابق مشیت خداوند قدم برداشته‌اند. خداوندی که به ماهیت و چگونگی کار دل افراد بشر آگاه است. درست است که خداوند به بندگانش قدرت درک و شناخت داده است و راه را بر ایشان روشن کرده است و پیامبران را فرستاده است و قرآن را نازل کرده است... ولی همهٔ اینها سررشته‌اش اراده و تقدیر خداوندی است که انسان وقتی به او پناهنده می‌شود خداوند او را توفیق یاد و ذکر و طاعت می‌دهد، ولی وقتی انسان در اعماق قلبش حقیقت نیروی مسلط بر جهان هستی را نشناخت و به او پناهنده نشد تا از او بخواهد که او را کمک کند و براه اندازد، نه هدایتی در کار خواهد بود و نه ذکری و نه توفیق خیری. بنابراین:

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۳۱﴾

ارادهٔ مطلق خداوندی است. هر چه بخواهد می‌کند. و اراده مطلق خداوندی چنین تعلق گرفته است که هر که را بخواهد در رحمت بی‌کرانش داخل گرداند. با چه کسانی چنین رفتار می‌کند؟ با کسانی که به او پناهنده شوند و از او کمک بخواهند تا آنان را در طاعت و عبادات یاری فرماید و برای گام نهادن در مسیر هدایت توفیق دهد....

والظالمین اعدلهم عذابا" الیما" . دیگر مهلت تا چه اندازه؟! خداوند آنقدر به این ستمگران مهلت داد تا بالاخره سرنوشتشان به این عذاب دردناک انجامید.

***

خاتمهٔ سوره کاملا" با سرآغاز سوره هماهنگی دارد. خاتمهٔ سوره **سرانجام آزمون انسان** را بیان می‌کند که مجرای این آزمون خداوند آفریننده انسان است. **آزمون گسترده‌ای که از همان آغاز خلقت** که خداوند انسان را از "نطفهٔ

امشاج" آفرید و به او گوش و چشم داد و او را راهنمایی کرد و دو راه بهشت و دوزخ را برای او آشکارا ترسیم کرد، **آغاز گردیده**، و از همان لحظه‌ای که انسان دست راست و چپش را از یکدیگر باز می‌شناسد، و آزادانه راه خویش را انتخاب می‌کند، این آزمون ادامه پیدا می‌کند و همچنان ابعاد مختلف به خود می‌گیرد تا به مرحلهٔ مرگ و انتقال انسان از این جهان به جهان دیگر برسد، و نتیجهٔ آزمون هر چه هست به انسان برسد.

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ